

تحلیلی بر دلایل لشکر کشی نادر شاه به هند

دکتر داود اصفهانیان

استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر

محمد فریدی

(دانشجوی دکتری، رشته‌ی تاریخ ایران دوره‌ی اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر)

Email: m.faridi@yahoo.com

چکیده:

لشکر کشی نادر به هند زمانی اتفاق افتاد که در داخل ایران نادرشاه همانند یک ناجی، یکپارچگی و غرور و سربلندی را به ایرانیان بازگردانده بود. هر چند تصرف قدرت مطلقه همیشه برای حاملان آن با عوارض و اجحافات همراه است و نادر نیز از این عوارض بری نبود، اما روی هم رفته تا این مقطع اقدامات نادر ستایش همگان را در پی داشته است.

در نقطه مقابل، حکومت گورکانیان هند چون مریمی در حال احتضار بود که به نظر می‌رسد افتادش به تلنگر نادر بند بوده است. نادر را چه نیازی به این لشکر کشی بود؟

قانون طبیعت قدرت و سقوط حکومت‌های فاسد بدست شایستگان و قاطعان، تعقیب و تنبیه افغانهای فراری، جبران فقر و فاقه‌ی کشور، خیانت امرای هند، مشغول و آماده نگه‌داشتن سپاهیان، رساندن مرزهای ایران به سرحدات طبیعی و تاریخی، دفاع نادر از یک پادشاه مسلمان در برابر شورش اقوام کافر، استعداد جهانگیری نادر و ... را از دلایل حمله نادر به هندوستان دانسته‌اند. این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی تلاش می‌کند جواب‌های مورد نظر را بررسی و استعداد جهانگشایی نادر را مورد توجه بیشتری قرار دهد.

واژگان کلیدی: نادرشاه، وحدت ملی، لشکر کشی به هندوستان، محمدشاه، افغانهان

مقدمه

در مورد نادرشاه و اقدامات او حرف و حدیث بسیار است. بیش از ۲۵۰ سال از درگذشت نادرشاه (۱۱۰۰ ه.ق تا ۱۱۶۰ ه.ق برابر با ۱۶۸۸ تا ۱۷۴۷ میلادی) می‌گذرد. ولی هنوز هم سیمایی ناروشن و دوگانه دارد. عده‌ای او را می‌ستایند و در عین حال متنفرین از اعمال او نیز کم نیستند. نادر ۱۲ سال (۱۱۴۸ تا ۱۱۶۰ ه.ق) حکومت کرد و ۲۵ سال (۱۱۳۵ تا ۱۱۶۰ ه.ق) از پشت زین اسبش که ایلدرم (صاعقه) نام داشت پایین نیامد و کل این سال‌ها با جنگ و درگیری گذشت. کشور پاره پاره شده و فروپاشیده و پریشان ایران را به اوج قدرت رساند و وحدت ملی و یکپارچگی را - هر چند موقت - به ایرانیان هدیه کرد و واپسین فاتح بزرگ خاور زمین نام گرفت و آخرین فاتحی بود که شکوه و جلال مشرق زمین را به نمایش گذاشت و مورخان غربی او را در ردیف اسکندر و ناپلئون به حساب آوردند. اعتلای این رعیت زاده‌ی بی‌چیز، گمنام، گوسفند چران و پوستین دوز زاده به پادشاهی توانا و خودکامه، شگفتی و حیرت و مباهات جهانیان و ایرانیان را در پی داشته است.

اما لشکرکشی‌های پایان ناپذیر، قتل و غارت همسایگان، سخت‌گیری و تندخویی با اطرافیان، افراط در خونریزی و مجازات، کشتار غیرعقلانی و بی‌محدود بی‌گناهان، مجازات و قتل نزدیک‌ترین و باوفاترین افرادش، چهره‌ی او را تیره و تار می‌سازد.

لشکرکشی نادرشاه به هندوستان (۱۱۵۱ ه.ق برابر با ۱۷۳۹ م) نیز از مواردی است که نظرات متفاوتی در مورد علل و انگیزه‌های نادرشاه در حمله به هند را در میان مورخان و محققان در پی داشته است.

به هنگام انحلال صفویان (۱۱۳۵ ه.ق)، روسیه، عثمانی، ازبکان و افغانها هر یک به قسمی به تصرف و غارت کشور ایران پرداختند. شهرهای دور از دسترس این دولت‌ها و ملت‌ها در داخل ایران نیز گرفتار شورش و استقلال طلبی شده بودند ولی تهدیدی از جانب هندوستان متوجه ایران نبود. دولت گورکانیان هند (۱۵۲۶ م تا ۱۸۵۷ م) از نوادگان تیمور و دولتی مسلمان بودند و با کمک پادشاهان صفوی ریشه دوانیده و استحکام یافته بودند و دارای روابط بسیار گرمی با دولت صفوی بودند و هیچ یک از جانب دیگری احساس تهدید نمی‌کرد. با اینکه در اواخر دوره صفوی از دوران حکومت "اورنگ زیب" به بعد رابطه‌ی دو دولت به سردی گرائید و حتی قطع شد ولی به هر حال تهدیدی به یکدیگر محسوب نمی‌شدند. با هجوم افغانهای غلزایی و از هم پاشیدن شیرازه حکومت صفویان و غرق شدن ایران در سیلاب پریشانی‌ها و هرج و مرج‌ها و

در دوره‌ای که طهماسب قلی (نادرشاه آینده) روز به روز بر قدرت خود می‌افزود و آرام آرام به شخص اول مملکت تبدیل می‌شد، و بعد از سرکوب افغانها، و فرار و پناه‌گیری آنان در مملکت هندوستان، سفیران نادر با نامه‌ها و سفارشاتى که عدم پناه دادن و پناه‌گیری شورشیان فراری در هندوستان در آنها درخواست شده بود، گورکانیان هند خود گرفتار مشکلات عدیده‌ای بودند.

وضعیت ایران از سقوط صفویان تا قدرت‌گیری نادرشاه

شاه سلیمان در بستر مرگ به اطرافیان خود گفته بود که اگر پس از مرگ او طالب راحتی آرامش هستند، از فرزندان او حسین میرزا را به پادشاهی بردارند و اگر خواستار بزرگی کشورند، میرزا عباس [میرزا مرتضی به نوشته ابوتراب سرداور] را بر تخت سلطنت بنشانند. میرزا عباس شاهزاده‌ای رشید و جنگ‌جو و دارای همه‌ی صفاتی بود که برای پادشاهی ضرورت داشت. اما درباریان که تمایل داشتند تا دست آنان در ارتکاب به کارهای خلاف باز باشد، میرزاحسین را با نام شاه سلطان حسین به سلطنت برداشتند. سلطان حسین تا زمانی که به سلطنت رسید از حرمسرای شاهی بیرون نیامده بود و دست پرورده‌ی خواجه سرایان و زنان بود و از آداب سلطنت چیزی نمی‌دانست. (کروسینسکی، ۱۳۸۴: ص ۱۹)

دولت صفوی نزدیک به ۲۵۰ سال با تکیه بر مذهب تشیع به حکومت خود ادامه داد و شگفت آنکه در کنار سایر عوامل با یک توطئه‌ی مذهبی هم ساقط گردید. سخت‌گیری نسبت به سنی‌ها به اندازه‌ای بود که حتی در مواردی مردم سنی مذهب از دولت عثمانی درخواست پناهندگی می‌کردند. (آرونووا، ۲۵۳۶: ص ۵۳) میرویس پدر محمود افغان در ورود به اصفهان با حیرت می‌دید که ملا محمدحسن، ملاباشی دربار، همه‌جا بی‌پروا می‌گوید: ثواب کشتن یک سنی از قتل یک کافر حربی بیشتر است. (سرداور، ۱/۱۳۷۸: ص ۹۳) و همین سیاست سخت‌گیری و نارضایتی باعث شد که میرویس به بهانه‌ای برای زیارت به مکه رفته و از علمای آنجا بر ضد حکومت شیعی مذهب صفوی فتوا بگیرد. آن زیارت سرچشمه‌ی همه حوادثی بود که از آن پس فروپاشی کشور را به دنبال آورد (کروسینسکی، ۱۳۸۴: ص ۳۲) در فتوای علمای حجاز آمده بود که اگر مسلمانی یک مسیحی محارب را بکشد، یک ثواب کرده است، اما کسی که یک ایرانی [رافضی] را بکشد، ثوابی کرده است که اجر آن هفتاد بار بیشتر است (همان: ص ۳۲)

بدنبال محاصره ۶ ماهه اصفهان به دست محمودافغان، «جمعی از صاحب ناموسان لحافهای زربفت را بر سر کشیده جان به جان آفرین سپرده بودند و اکثری از عدم قوت، فرزند خود را ذبح نموده اوقات می‌گذراندند. (مروی، ۱/۱۳۶۴: صص ۲۹ و ۲۸) و در این اوضاع شاه و درباریان

به دعا و مناجات و استفاده از رمل و اسطرلاب روی آورده بودند و بر آن بودند تا با توسل به این گونه امور و قرائت یاسین و چهارقل و جوشن کبیر به مقابله با سپاه مسلح محمود بپردازند (دفتری، ۱۳۸۹: ص ۸۷)

در شهر گربه و سگی نماند و مردم جنازه مردگان را می‌دریدند و شاه حسین جز گریستن برای اوضاع کاری نمی‌کرد ... علما و فضلا و عرفا و زهاد هر روزه به خدمت سلطان جمشید نشان، از روی تملق و مزاح گویی می‌آمدند و عرض می‌کردند که جهان پناها هیچ تشویش مکن که دولت تو مختلّد و به ظهور قائم آل محمد متصل خواهد شد... شاه فرمان داد تا سپاهیان با آبگوشت سحرآمیز اطعام شوند که یکی از منجمان به شاه اطمینان داده بود با خوردن آن آبگوشت سربازان همه از چشم دشمن نهان شده و نامرئی می‌شوند... بالاخره شاه که چون ابر بهاری می‌گریست و با ندیم و خادم خداحافظی می‌کرد و نوحه می‌خواند و با صدای بلند می‌گفت: الوداع ای تخت شاهی الوداع، الوداع ای ملک ایران الوداع (بهنود، ۱۳۸۸: ص ۸۱ - ۸۸)، خود را تسلیم محمود افغان کرد. از هیچ ایالتی به کمک اصفهان محاصره شده نیامدند چرا که در اکثر ایالت‌های ایران علم استقلال برافراشته شده بود و آماده شورش بودند. دوره‌ی کوتاه، اما سرشار از خشونت، بیداد و وحشیگری و جنایت محمود افغان در ایران که زمان مرگ بیش از ۲۶ سال نداشت، با شدت یافتن جنون و خبط دماغ او به پایان رسید. بر وضعیت وحشتناک ایرانیان در ظرف چهارسال و نیم حاکمیت اشرف افغان افزوده شد. در اثر جنگ و شورش و قحطی و طاعون، عده‌ی زیادی از مردم از بین رفتند و مدعیان تاج و تخت در اقصا نقاط کشور از جمله در لرستان، کرمان، بختیاری، شوشتر، فارس، بلوچستان، گیلان و لاهیجان با انتساب خود به خاندان صفوی عده‌ای را دور خود جمع کرده و بر پریشانی بیشتر اوضاع کشور افزودند. (قدیانی، ۱۳۸۴: ص ۹۵)

در ژوئیه ۱۷۲۳م قشون روسیه وارد بندر انزلی شدند و با بستن قراردادی با طهماسب دوم، دربند، باکو، شیروان، داغستان، گیلان، مازندران و استرآباد را به روسیه منضم کردند. شیخ الاسلام استانبول فتوا صادر کرد که کلیه‌ی مؤمنین مسلمان مکلفند شیعیان رافضی را نابود کنند. سپاه عثمانی شماخی و تفلیس را از یک طرف و با تصرف کرمانشاه و همدان از طرف دیگر و با بستن قراردادی با روسیه، تبریز را نیز تصرف کردند. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: صص ۱۴۸-۱۴۷)

باید اعتراف کرد که این دوره از نظر اجتماعی تلخ‌ترین و سیاه‌ترین و غم‌انگیزترین روزگار حیاتی ایرانیان است. (شعبانی، رضا، ۱۳۷۳: ص ۱۹۵) سپاه فاتح نادر در ۱۶ نوامبر ۱۷۲۹م

وارد اصفهان شد و پایتخت صفویه را پس از هفت سال که در دست افغان‌ها بود و به صورت مخروبه‌ای درآمده بود تصرف کرد. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ص ۱۵۳)

رکود و زوال پایه‌های اقتصاد به زوال و فساد اخلاق و رکود فضایل انسانی منجر شده بود. و نادر مولود همان عرصه‌های پرآشوب حیات انسانی است که تعلیمات غیرانسانی و ناموجه خود را بر افراد عامی و عادی تحمیل می‌نموده است. (شعبانی، ۱۳۷۳: ص ۱۹۶) حتی قضاوت در این مورد که آیا آنچه نادرشاه انجام داده و کشتارهای بی‌رحمانه‌ای که به عمل آورده و مجازات‌هایی که در نظر می‌گرفته، مطابق با احتیاجات جامعه و متناسب با احوال عمومی بوده است یا نه؟ بسیار مشکل است. چنین بر می‌آید که در این دوره‌ی وانفسا، تنها قانون رایج زندگانی «قانون جنگل» و «قدرت بی‌پیرایه و تکلف‌ناپذیر زور و خشونت» بوده است. (همان: ص ۱۹۷)

نکاهی گذرا به اوضاع هند قبل از حمله‌ی نادرشاه افشار

واپسین حکمران قدرتمند مغولی در هندوستان "اورنگ زیب" بود. به هنگام مرگش در سال ۱۷۰۷ (۱۱۱۹ ه.ق) قلمرو او از کابل تا خلیج بنگاله بود، کلیه‌ی هندوستان به استثنای متتھالیه شمالی دکن اسماً منقاد او محسوب می‌شد. بعد از مرگ وی انقسام قاره آغاز شد. طوایف مارا که در زمان خود اورنگ زیب با جنگ و گریز مشکلاتی برای او می‌تراشیدند و از او باج می‌گرفتند، به قدرت خود افزودند. در سال ۱۱۳۱ ه (۱۷۱۹ م) بود که محمدشاه بر تخت هند جلوس کرد. وی از اخلاف ناخلف مغول‌های بزرگ بود. این مرد بیکاره و شهوی درست نقطه مقابل نادر مردانه و بیدار دل بود. هیچ وقت دستش از پیاله و کنارش از معشوقه خالی نبود. (هنوی، ۱۳۸۹: ص ۵۴) به پادشاهی رسیدن او، هفده سال پیش از پادشاهی نادرشاه (۱۱۴۸ ه) بود و در تمام جهات و خصوصیات زندگی و حتی شخصیت روحی و اخلاقی و اداری با اجداد خود مانند بابر و اکبرشاه اختلاف داشت. (افشار، ۱۳۳۰: ص ۲) طوایف قدرتمند گوناگونی چون مراتا یا مراته‌ها، رجیپوت‌ها، سیک‌ها و جاتها از اطاعت این سلسله سرپیچی می‌کردند. صوبه داران جنوبی کشور ناچار تعهد کردند که همه ساله بخشی از مالیات را به مراتگان غارتگر بدهند تا مزارع و منازل مردم در امان باشد. محمدشاه نائب السلطنه دکن (نظام الملک) را که مردی سخت مستبد و جاه طلب و در عین حال پیری با خرد و دوراندیش بود و از روزگار اورنگ زیب روی کار بود و در خدمت دولت تیموریان سرد و گرم بسیار چشیده و پایگاهی بلند یافته بود به دهلی فراخواند و به او مقام صدارت داد ولی میان او و "خان دوران میربخش" که در نزد پادشاه بسیار مقرب و یگانه مشاور او در امور کشور بود و جوانان نوحاسته‌ی دربار که حرص جاه و مال داشتند

اختلاف افتاد (رضایی، ۱۳۷۲: ص ۲۷) و نگذاشتند قدمی در راه اصلاحات ملکی بردارد. نظام‌الملک استعفا داده به دکن برگشت. [و به شورش مراتگان دامن زد] مراتگان به سوی پایتخت پیش آمدند، هر جا که می‌رسیدند غارت می‌کردند. محمدشاه بار دیگر نظام‌الملک را با اصرار به دهلی خواند، این بار بدتر از پیش با وی رفتار کردند و شاهنشاه را نگذاشتند تدبیر و مصلحت دید او را به کار بندد. (قوم الدوله، ۱۳۳۶: صص ۶۳-۶۴)

ارکان اصلی دولت مغولان بزرگ یعنی قدرتمندترین فئودالها، از جمله "خان دوران" فرمانده کل نیروهای مغولی، "قمرالدین" نخست وزیر، "نظام‌الملک" حاکم دکن و "سعادت خان" حاکم «اوده»، ارتباط خصمانه‌ای با یکدیگر داشتند و به تنها چیزی که نمی‌اندیشیدند وحدت و حفظ یکپارچگی بود. هر چند که در خزائن سرشار مغولان و صندوق حکمرانان مناطق ثروت‌های بسیاری نگهداری می‌شد، اما ارتش موجب خود را دریافت نمی‌کرد و توان رزمی نداشت. (پتروف، ۱۳۸۴: ص ۲۴)

حضور خارجی‌ها نیز مشکلات هندوستان را دوچندان کرده بود. از زمانی که "واسکودوگاما"ی پرتغالی راه هند را از طریق اقیانوس کشف نمود، پای غربی‌های گرسنه و طماع به این کشور باز شد و به دنبال پرتغالی‌ها، دانمارکی‌ها، فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها نیز به این کشور سرازیر شدند. به تدریج انگلیسی‌ها رقیبان را از میدان بدر کرده و قدرت بلامنازع منطقه شدند و بنای کاخ استعماری را مستقر نمودند (نهر، ۱/۱۳۸۶: ص ۶۳۰) و در دوره‌ی حکومت محمدشاه گورکانی، انگلیسی‌ها مدت‌ها بود که میخ‌های استعماری را در این کشور به زمین زده و چون خوره، ستون‌های مقاومت و استقلال و رفاه این کشور را می‌خوردند.

طبیعتاً نادرشاه با شیوه‌های خاصی که داشت از وضعیت هند بی‌خبر نبوده است. «نادر، برای کسب خبر از وضع دشمنان [و اطراف] از وجود تجار استفاده می‌کرد و گاهی هم کسانی را در لباس تاجر یا درویش به منطقه‌ی دشمن می‌فرستاد تا اطلاعات مورد نیاز را بدست آورد، نحوه‌ی دیگر کسب خبر نیز چنین بود که محمدکاظم مروی می‌نویسد: نادر در دشت مغان قبل از انتخاب شدن به پادشاهی و در قندهار پیش از حمله به هند، سرکردگان را مست کرد تا حرف دل آنها را بشنود. (میرنیا، ۱۳۶۹: ص ۵۳)

تعقیب و مجازات شورشیان فراری افغانی

اکثر مورخین و محققین، تعقیب فراریان شورشی افغانی و بلوچی و... و پناه گرفتن آنها در سرزمین هند را دلیل محکمی در حمله نادرشاه به هند می‌دانند. نکته قابل توجه در این مورد این

است که این دلیل (تعقیب شورشیان) به وسیله نادر چنان استادانه و ماهرانه صورت گرفته که از سوی ناظرین آن زمان کمتر به دیده تجاوز نگریسته شده است. گویی نادرشاه به سردمداران و سیاستمداران مدرن امروزی و در رأس آنها آمریکا، روش و فکر و نقشه بکری را تعلیم داده که: «پیش از حمله و تجاوز به کشوری باید افکار جمعی و عمومی را اقناع کرد». و این از نبوغ نادرشاه بود که یورش خود به هند را سالها قبل زمینه چینی کرده و خود را در این لشکرکشی ذی حق نشان داده است.

این لشکرکشی از دید نویسنده و شاعری آواره مانند حزین لاهیچی، که به نظر می‌رسد هنوز به خاندان صفوی دلبستگی داشته و زیاد از قدرت‌گیری نادر راضی نیست نیز موجه می‌نماید: «الحق یکی از خصایص سلسله صفویه جوانمردی و وفا و پاس و مروت و داد بوده ... و سلطان حسین نیز در مدت سی سال سلطنت خویش این طریقه را با سلسله‌ی بابریه مرعی داشته و در ارسال سفرا به تهنیت و تعزیت تأخیری نرفت، اما وقتی آن همه آشوب در ممالک ایران شیوع یافت، پادشاه هند با میرویس افغانی راه آشنایی و وداد مسلوک داشته و با حسین پسر ویس افغان نیز که در اواخر ضابط قندهار شده بود و با آنکه به ملتان لشکر کشیده و در قتل و غارت و خرابی آن دیار تقصیری نکرده بازگشت، دو نوبت طریق مراسله مفتوح شد.» (حزین، ۱۳۵۷: ص ۱۰۳)

درست بعد از شکست افغان‌ها در اصفهان و تاج‌گذاری طهماسب دوم (۱۱۴۲ ه.ق.)، سفیری (علی‌مردان خان‌شاملو) از طرف شاه جدید و در حقیقت از طرف طهماسب‌قلی (نادر) به دربار هند فرستاده شد و جالب اینکه در نامه سفیر به فتح قندهار در آینده‌ی نزدیک اشاره شده بود و از پادشاه هند درخواست می‌شد که «عده‌ای را به سد راه فراریان افغانی مأمور کند.» (بیگلری، ۱۳۵۷: ص ۱۷۹) بعد از سه سال این سفیر با هدایایی گرانبها و نامه‌ای که در آن قول داده شده بود مانع ورود افغان‌ها به هند شوند به ایران بازگشت. (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ص ۲۱۳) در سال ۱۱۴۵ ه.ق "محمدعلی‌خان قوللرآغاسی" مأموریت یافت هم خلع طهماسب و هم درخواست‌های قبلی در مورد افغان‌ها را تکرار کند. این سفیر سال‌ها در هند سرگردان بود. در سال ۱۱۵۰ ه.ق در ایام محاربه قندهار، "محمدخان ترکمان" به دربار هند فرستاده شد و «نادر از پادشاه هند، تقاضا کرد که بنابر اتحاد مابین دو کشور به حکام مناطق سرحدی فرمان دهد از ورود فراریان افغان به خاک هند جلوگیری کنند. ولی باز جوابی نیامد. (شعبانی، ۱۳۸۶: ص ۴۰) استرآبادی، واگذار شدن ولایت‌های غزنین و کابل به ایران را نیز جزو تقاضاهای نادر می‌داند. (استرآبادی، ۱۳۵۷: ص ۹۶)

در سال ۱۱۵۱ ه.ق نادرشاه «چند کس از معتبرین کابل را زبانی پیغام‌ها داده به شاه جهان آباد روانه ساخت که به پادشاه و امرا برسانند و خود در کابل توقف داشت. فرستادگان به لاهور آمده به شاه جهان آباد رفتند و کسی سخنی از ایشان نشنید و اگر شنید نفهمید» (حزین، ۱۳۵۷: ص ۱۰۵)

نادرشاه وقتی به لاهور رسید باز هم «نامه‌ای از لاهور به توسط یساولی به محمدشاه فرستاد در آن شرح سفارت سفیران قبلی و بلا تکلیفی ایشان و بی توجهی پادشاه و سران هند را یادآوری نمود» (بیگلری، ۱۳۵۷: ص ۱۸۵) یساول به همراه ده سوار همراه در جلال آباد به قتل رسیدند (حزین، ۱۳۵۷: ص ۱۰۵) و این کار، عزم نادرشاه را در حمله به هندوستان راسخ‌تر ساخت و سرعت عمل بیشتری از خود نشان داد. (بیگلری، ۱۳۵۷: ص ۱۸۵) مهدی‌خان مورخ رسمی دربار نادرشاه در چند جا از اثر خویش اطلاعاتی درباره اعزام سفیر و مکاتبه با محمدشاه به دست می‌دهد و سعی دارد خواننده را متقاعد سازد که نیت اصلی پادشاه وی، تنها و تنها تلاش برای مجازات افغان‌ها بود و هیچ هدفی غیر از اهداف دوستانه در ذهن نادر خطور نمی‌کرد. (پتروف، ۱۳۸۴: ص ۲۶)

بنابراین به باور عده‌ای «دلیل اصلی لشکرکشی نادر به هندوستان پذیرش و پناه دادن فراریان افغانی از سوی دربار محمدشاه گورکانی است» (Qajar, 2000, 278 p, رضازاده شفق، ۱۳۴۰: ص ۲۹۵، پاول پرایس، ۱۳۸۹: ص ۷۶). میمندی نژاد هم علت اساسی حمله نادر شاه به هند را بی‌اعتنایی محمدشاه و درباریانش به درخواستهای نادر شاه می‌داند. (میمندی نژاد، ۱۳۷۸: ص ۶۴۰) حتی وقتی با فرستادن سفیران، جواب قانع کننده‌ای دریافت نکرد، «با حمله خود می‌خواست به محمدشاه به شیوه‌ای بنده نوازانه گوشزد کند که صلاحیت بررسی نهایی مسئله پناهندگان افغانی را ندارد. او ادعا کرد که تقریباً ناچار شده وارد قلمرو مغول شود تا آنچه را که محمدشاه ثابت کرده قادر به انجام آن نیست خودش انجام بدهد. نادرشاه در لشکرکشی به هند ظاهراً می‌خواست نشان دهد که دهلی قادر به اداره امور خود نیست. (آوری، ۱۳۸۷: صص ۵۶ - ۵۵) حتی قتل عام‌های خونین افغان‌ها (بخصوص اشرف) در ایران، که باعث شده خون نادر به جوش آید و آتش انتقام در وجود او شعله ور شود را نیز از دلایل تعقیب افغان‌ها تا داخل هند می‌دانند.» اشرف افغان به خاطر شکست دامغان و دره خوار، وارد شهر اصفهان شد و تمامی وزیران و بزرگان صفویه را در یک میهمانی ساختگی، با بیش‌رمی تمام از دم تیغ گذراند و اجسادشان را در میدان شهر به روی هم انباشته کرد. سپس حدود سی و یک تن از شاهزادگان و درباریان آن خاندان را گردن زد ... او سه هزار نفر سرباز ایرانی را که خود استخدام کرده بود،

یکجا به قتل رساند، سپس دستور قتل عام عمومی صادر کرد و این قتل عام تا پانزده روز ادامه داشت. (کریمی، ۱۳۸۰:ص ۹۳) غلزایی‌ها حتی بعد از فتح قندهار بدست نادر، به یورش و چپاول خود ادامه داده و سپس در کابل و غزنین و زیر پرچم گورکانیان هند پناه می‌گرفتند (پرتو، ۱۳۸۸:ص ۲۴)

نادر زمانی یورش خود به هند را آغاز کرد که از امپراطوری گورکانیان فقط یک اسم باقی مانده بود و سال‌ها پیش و بعد از مرگ اورنگ زیب این امپراطوری منقرض شده بود. (لعل نهر، ۱/۱۳۸۶: ص ۶۲۶).

لشکرکشی به دلایل اقتصادی

با توجه به اوضاع اقتصادی ایران در دوره‌ی قدرت‌گیری نادر که در بدترین وضعیت ممکن بود و از طرفی ماشین جنگی نادرشاه برای حرکت به پول هنگفتی نیاز داشت، بنابراین « سبب پیش رفتن نادر به جانب هند این بود که آن ممالک را بی‌پاسبان و خزانه‌ی دولت ایران را از لشکرکشی‌های بی‌پایان خود خالی می‌دید، از این تاریخ همه مورخین خارجی از فقر مملکت ایران سخن رانده‌اند ». (مینورسکی، ۱۳۸۷:ص ۳۷، ؛ لاکهارت، ۱۳۸۹: ص ۱۹۱)

محقق آلمانی پاول هرن، در میان انگیزه‌های متفاوت مطرح شده در مورد علل حمله نادر به هند فقط ثروت و گنجینه‌های مغول را باور دارد که نیازی نبوده کسی او را متوجه آن کند بلکه نادر از همان ابتداء به تراکم جواهرات و ثروت در پایتخت گورکانیان هند متوجه بوده است. (هرن، ۱۳۸۹:ص ۱۷) نادر می‌خواست از ثروت سرشار امپراطوری مغول که در حال انحطاط بود، غنایم و خزانه‌ی بدست آورد و آن را صرف لشکرکشی بر ضد عثمانی نماید. (تایتلر، ۱۳۸۹:ص ۸۳) و نیز حمله به هند خزانه‌ی او را که از لشکرکشی‌های چندین ساله و غارت‌های ناشی از انقلابات خالی شده بود تأمین می‌کرد. (زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۳:ص ۷۴۹) پتروف محقق روسی با تأسی از محمدکاظم مروی می‌گوید: پیش از حرکت به قندهار، عزم راسخی برای لشکرکشی به هند در ذهن نادر شکل نگرفته بود، به هنگام محاصره شهر، این نیت به طور قطعی در جسم و جان او قوت گرفت. از مدت‌ها قبل، نادر به روش‌هایی برای تقویت بنیان‌های ارتش وسیع خود احتیاج داشت و البته ایران ویران و ورشکسته نمی‌توانست به این نیاز پاسخ دهد. در ضمن اطلاعات جاسوسان نادرشاه در هندوستان نیز از ثروت سرشار هندوستان خبر می‌داد. (پتروف، ۱۳۸۴: ص ۲۴)

نادر بعد از پیروزی در جنگ کرنال در دیداری که با محمدشاه گورکانی داشت بعد از شماطت او و گلایه از جواب ندادن به نامه‌های او و غیره می‌گوید: چون بی‌قیدی و غرور شما مرا مجبور کرده که مسافت بعیدی تا اینجا طی کنم، مخارج گزاف نموده‌ام، قشون من به واسطه‌ی حرکت زیاد، خسته و از آذوقه و ملزومات دست تنگ هستند، باید به دهلی بیایم و پیشکشی تسلیم شود ... (فریزر، ۱۳۸۹: ص ۲۹۸)

لشکرکشی به دلایل جاه طلبی و جهانگشایی

نادر شبی در خواب دید یک ماهی را که چهارشاخ داشته گرفته است و این ماهی چهارشاخ دلالت بر چهار سلطنت می‌کند (سایکس، ۱۳۴۳: ۲/ ص ۳۶۵) در آن هنگام که نادر به شبانی گوسفندان پدر خود اشتغال داشت، احساسات تند بلند پروازانه بر وجودش استیلا داشت و به مرور در دل او شدت می‌یافت، این طور به نظر می‌رسد که موانع و مشکلات بر عزم راسخ او قوت بخشید و سرانجام بر استحکام اراده‌اش افزود... (شعبانی، ۱۳۸۶: ص ۱۶) او خود قصدهای دور و درازی در سر داشت و طالع وی و ملتش اگر مدد می‌داد، هم ختا و ختن را تسخیر می نمود و هم آسیای کوچک را. (همان: ص ۶۵) نادر می‌خواست نام آور شود و در صف جهانگیران معروف مانند اسکندر، محمود غزنوی و تیمور قرار گیرد. (لاکهارت، ۱۳۸۹: ص ۱۹۱؛ تایتلر، ۱۳۸۹: ص ۸۳)

از بین بردن فتحعلی‌خان قاجار، پرداخت جیره سربازان به دست خود و به یاد سپردن اسامی آنها در جهت نفوذ در قلب آنان، میل به بازگشت به خراسان پیش از یکسره کردن کار اشرف در زرقان فارس و در نتیجه نشان دادن این کار به شاه که تنها اوست که می‌تواند از عهده کارها برآید و... را شاید بتوان در راستای همین حس جاه طلبی نادر قلمداد کرد.

بدون شک کشورهای همسایه نیز اقدامات نادر را زیر نظر داشته و او را می‌پایندند. محمدکاظم مروی از شایعاتی در میان بازرگانان در مورد نگرانی چین از قدرت نادر گزارش می‌دهد و می‌گوید نادر صنعتگران را به مرو اعزام داشت تا زمینه را برای لشکرکشی به کاشغر آماده کنند. (آوری، ۱۳۸۷: ص ۷۴) در ایام توقف در شاه جهان آباد هند به مهدی‌خان منشی الممالک حکم شد که صغیر و کبیر حضور و دور را آگاه سازد که بعد الیوم نام همایون شاهنشاه گفته و نوشته شود ... (باستانی پاریزی، ۱۳۶۸: ص ۳۸۶) و در روی سکه‌ای هم که آنجا و به حکم نادر زده شد عنوان شاهنشاه برای نادر بکار رفته بود. عنوان «گیتی ستان» بر روی سکه‌های زر نادرشاه نیز در این مورد قابل توجه است: «سکه بر زر کرد نام سلطنت را در جهان نادر ایران زمین و خسرو

گیتی ستان» و لاکهارت حتی یکی از اهداف نادر در لشکرکشی به فرارود بعد از فتح هند را تحت تسلط در آوردن امپراطوری چین می‌داند (لاکهارت، ۱۳۳۱:ص ۲۳۶) یا وقتی کالوشکین، فرستاده روس در ایران در گزارشش به سن پترزبورگ از قول نادرشاه می‌گوید: «من با یک پا هند را گرفتم و اگر با دو پا حرکت کنم، دنیا را تسخیر خواهم کرد.» (هنوی، ۱۳۴۶:ص ۱۵۸) همین ترس از حس جهانگیری نادر را در نظر دارد و حتی در جریان خواستگاری نادر [به نوشته شمیم برای پسر خود:ص ۱۱۳] از دختر پطر کبیر (الیزابت) که بعدها امپراتوریس روسیه شد، با آن دبدبه و کبکبه عظیم، به طوری که شانزده هزار سرباز، بیست عراده توپ و چهارده زنجیر فیل، ایلچی نادر را همراهی می‌کردند و نیز توصیه‌های کالوشکین مبنی بر ترساندن سران روسی از حس جهانگیری نادر و در نتیجه جواب رد به این خواستگاری بی‌تأثیر نبوده است. (طاهری شهاب، ۱۳۴۵:صص ۸۷۳-۸۷۴) و إلا در آن برهه از زمان کمتر دولتی می‌توانست در برابر آن همه هدایای هنگفتی که نادر به همراه ایلچی کرده بود جواب منفی دهد.

دلایل پراکنده دیگر در حمله نادر به هند

خیانت بعضی از امراء هند:

در مدتی که نادرشاه مشغول نظم و استحکام قندهار بود و مراسلاتی از نظام‌الملک (نواب دکن) و سعادت خان (حکمران اود) رسید که نادر را به رفتن به هندوستان دعوت می‌نمودند. نادرشاه در جواب نوشت که مشکلات گذشته از دربندهای جبال و رودخانه‌های بزرگ زیاد است و افغان‌ها و طوایف جنگی آن صفحات در مقابل هستند و ناصرخان حاکم کابل و زکریاخان حاکم لاهور جلوی راه را خواهند گرفت و اگر اقبال من این موانع را از پیش بردارد باید با قشونی قوی مثل قشون سلطنت هندوستان بجنگم و بخت خود را در چنان جنگی بیازمایم. نظام‌الملک و سعادت خان مجدداً نوشتند که ابداً این خیالات و بیم لازم نیست. قبل از آنکه از رود اتک بگذرید خواهید دید که چقدر کفایت از ما به ظهور خواهد رسید و چقدر حاضر خواهیم بود که عبور قشون را سهل نماییم. (تجلی بخش، ۱۳۴۶:ص ۱۰۵؛ فریزر، ۱۳۸۹:صص ۲۸۵-۲۸۴)

نظام‌الملک و سعادت‌خان حتی نامه‌هایی به حاکمان کابل و لاهور و به شرزخ خان، قلعه دار کابل نوشتند و آنها را به تسلیم شدن به نادر فراخواندند و بدین وسیله دل آنها را خالی کردند. (افشار، ۱۳۳۰:ص ۵) حتی در حین جنگ کرنال نیز این ارتباطات خیانت کارانه امرا ادامه یافت: «خان دوران که منصب میربخشی (خزانه دار یا پرداخت حقوق لشکریان) را داشت در جنگ کشته شد، و محمدشاه مقام او را به نظام‌الملک داد ولی سعادت‌خان که در جنگ اسیر نادر شده بود و شیفته‌ی این مقام بود محض انتقام از نظام‌الملک، نادر را در رفتن به دهلی تحریض کرد. این

درحالی بود که [به ظاهر] قرار شده بود نادر با گرفتن خسارت جنگ، به ایران برگردد و دیگر به هندوستان وارد نشود. با این حال نادر نظر سعادت‌خان را پذیرفت و به همراه محمدشاه روانه دهلی شد. (لاکهارت، ۱۳۸۹: ص ۱۹۶)

جبر تاریخی و فاسد شدن پایه های امپراطوری مغولان

در میان مورخین کسانی که ضعیف شدن امپراطوری مغولان در هند را اساسی‌ترین دلیل لشکرکشی نادرشاه به هند می‌دانند کم نیستند. (سلیمانوف، ۱۳۸۸: ص ۳۳۳) بهانه‌های نادر برای حمله به هند هرچه بوده بی‌شک از خرابی اوضاع آن کشور مایه می‌گرفت، و این هم جبر تاریخ و تقدیر تخلف ناپذیر حکومت‌های سست و فاسد و پوشالی است که سقوط کنند و جای خود را به شایسته تران، زورمندتران و قاطعتران بسپارند. (شعبانی، ۱۳۸۶: ص ۴۱) محمدشاه که تاجداری سخیف الرأی و عیاش بود، در کاخ های زیبای دهلی و نزهت گاههای باصفای اطراف پایتخت با جوانان ساده به لهو و نشاط و شرب مدام می‌گذرانید، گوش به نغمه‌های جانسوز نی و ترانه‌ی دلنواز رباب داشت و چندان در بستر غفلت غنود و تن به کار نداد که سد سدید مملکت را آب برد و حصن حصین حراست را طغیان رود مسرت خراب کرد. وزیرش مهر بسیار به لعبتان لاغرمیان و دلبران فربه سرین نارپستان داشت. روزی نادرشاه در دهلی از قمرالدین خان وزیرالممالک پرسید: چند زن در سرای داری؟ گفت ۸۵۰ زن، نادر روی به خدام خود کرده فرمود: ۱۵۰ زن دیگر از میان اسیران انتخاب کرده به خانه‌ی وزیر بفرستید تا شایسته ی منصب مین باشی گری باشد. (قویم‌الدوله، ۱۳۳۶: ص ۶۳)

در این زمان در هندوستان وضعی مشابه دربار شاه سلطان‌حسین در ایران حاکم بود. محمدشاه قدرت مقابله با نیروهای توسعه طلب را نداشت و فقط نظاره‌گر نفوذ و حضور آنها در کشورش بود. (کریمی، ۱۳۸۰: ص ۱۰۴)

دکتر شعبانی حتی لشکرکشی نادر به هند را به روح سست و تسلیم پذیر هندی‌ها منتسب کرده و هندی‌ها را به لگدمال شدن در زیر دست و پای فاتحان متعدد محکوم می‌داند (شعبانی، ۱۳۴۶: ص ۳)

نجات دولت مسلمان هند از دست کافران:

در تاریخ جمادی الاول سال ۱۱۵۱ ه.ق نادر به محمدشاه می‌نویسد: آمدن من به کابل و تسخیر آنجا محض غیرت اسلامی و دوستی نسبت به شما بود. هرگز تصور نمی‌کردم که اشقیای دکن یعنی طایفه مارتاها بتوانند از ممالک پادشاه اسلام خراج بگیرند، توقف من در این طرف اتک

به این ملاحظه است که اگر این کفر به سمت دهلی حرکت نماید، قشون ظفرنمون قزلباش را مأمور کنم آنها را به قعر جهنم بفرستند. صفحات تاریخ از دوستی مابین سلاطین ما و اجداد اعلیحضرت شما مشحون است. به علی (ع) قسم که به غیر از دوستی و درد مذهب هیچ مقصودی نداشته باشم و ندارم و اگر شما غیر از این گمان کنید، مختارید. (فریزر، ۱۳۸۹: ص ۲۸۸)

رساندن مرزهای ایران به مرزهای طبیعی و تاریخی را نیز می‌توان از دلایل دیگری مطرح کرد. «هنگامی که نادر در قندهار بود نامه‌ای دوستانه به محمدشاه گورکانی نوشت و از او درخواست نمود که دو ولایت غزنین و کابل را که از زمان های پیش جزو خراسان شمرده می‌شد به ایران واگذار نماید». (استرآبادی، ۱۳۵۷: ص ۹۸)

آقای شمیم نیز به این نکته اشاره دارد که نادرشاه بعد از فتح دهلی آنجا را تخلیه کرد و هندوستان را به محمدشاه واگذاشت و تنها بنا به سوابق تاریخی رود سند را که حد طبیعی مشخصی می‌توان دانست به عنوان خط سرحدی پذیرفت و این ثابت می‌کند که نادر همیشه بسط کشور را تا حدود طبیعی بر حفظ قطعات مفتوحه ترجیح می‌داده است. (شمیم، ۱۳۷۳: ص ۱۱۴)

نکته آخر اینکه ارتش در دوره‌ی نادرشاه ستون فقرات کشور را تشکیل می‌داد. تنها به کمک ارتش بود که نادر کشور را سرپا نگه داشته بود بنابراین همانند محمود غزنوی مجبور بود هم ارتش را همیشه آماده نگه دارد و هم آن را تأمین کند؛ «یقین داشت که انحلال یا ترخیص ارتش مساوی است با نابودی کشور ... پس به هر ترتیبی باید بودجه لازم را برای حیات ارتش از محلی تأمین می‌نمود و ... هیچ نکته‌ای بهتر از هندوستان برای این کار مناسب نبود». (میمندی نژاد، ۱۳۷۸: ص ۶۳۷)

نتیجه گیری

تعقیب و تنبیه افغان‌ها واضح‌ترین دلیل لشکرکشی نادر به هند شمرده می‌شود و در قریب به اتفاق مرادوات نادر با سران گورکانی نیز همین دلیل مطرح می‌شود. سایر دلایل و انگیزه‌هایی که در متن این نوشتار نیز آمده بیشتر تحلیل‌هایی است که از سوی محققین و مورخین و چه بسا متأخرین صورت گرفته است.

از توجه به اوضاع هندوستان مقارن حمله نادر چنین برمی‌آید که هیچ کسی در برابر هیچ کاری مسئول نبوده و از حاکمیت گورکانیان فقط پوسته و نامی باقی بوده است. ماراتاها تا مرزهای دهلی رسیده و حتی قسمتی از آن را تصرف کرده بودند. استعمارگران اروپایی مناطقی را تصرف کرده و اقدام به ساختن شهرهای جدیدی کرده بودند، اختلافات داخلی اجازه هیچ پیشرفت و

اصلاحی را نمی‌داد و نهضت‌های مذهبی و ملی در سراسر هندوستان شعله ور شده بود و در دربار روی هیچ تصمیمی توافقی صورت نمی‌گرفت. پس در مورد فراریان افغانی و بلوچی نیز قادر به تصمیم‌گیری نبودند حتی بعضی از سفیران نادر سال‌ها بدون تکلیف در دربار گورکانی آواره بودند. این اوضاع آشفته نمی‌توانست از دید جاسوسان نادر- که در این مورد بسیار متبحرانه عمل می‌کرد- بدور باشد. از طرف دیگر رفتار نادرشاه با افغان‌ها و جذب آنها در لشکر خود بعد از فتح هرات و قندهار و کابل، حتی رفتارش با حسین‌خان برادر محمود افغان، رویکرد سیاست‌تلطیف نادر در مورد افغان‌ها و سیاست عمل به مقتضیات زمان و تا حدی برنامه‌ی از پیش تعیین شده‌ی نادر را می‌رساند.

اگر به قول لاکهارت، فقر و فاقه کشور، خالی بودن خزانه دولت، نیاز به پول برای مقابله با عثمانی‌ها از دلایل اصلی لشکرکشی نادر به هند بودند؛ آیا به قطعیت می‌توان گفت که اگر در داخل کشور امکانات مالی و اقتصادی خوب بود نادر به هندوستان حمله نمی‌کرد؟ همانطور که می‌دانیم از آن همه خزاین حمل شده از هندوستان یک پاپاسی هم خرج بهبود اوضاع ایران نشد. بیشتر منابع اروپایی به مکتوبات نوشته شده از طرف بعضی از امراء هندوستان به نادر و تشویق نادر برای حمله به هندوستان و نیز به نامه‌های آنها برای حاکمان مناطق سر راه نادر به هند در جهت مقابله نکردن با قشون نادرشاه به عنوان یکی از دلایل اصلی حمله نادر اشاره دارند. با دقت در این مرادوات و بخصوص با دقت شدن در جواب امراء به نامه نادر که در آن به مشکلات سرراه تسخیر هند اشاره دارد، امراء مذکور به گونه‌ای مسائل را شرح می‌دهند و نادرشاه را راهنمایی می‌کنند که انگار از گماشتگان نادرشاه هستند و برای رصد اوضاع به مأموریت هند فرستاده شده‌اند، با توجه به خراسانی بودن بعضی از امراء هندوستان، طرح این فرضیه که سال‌ها قبل نادرشاه افرادی را به صورت مخفیانه نزد آنها فرستاده و نظر آنها را نسبت به لشکرکشی به هند جلب کرده، شاید دور از انتظار نباشد.

بدون شبهه یکی از اساسی‌ترین دلایل لشکرکشی نادر به هندوستان، استعداد جهانگشایی او بوده است که با توجه به شرایط آن زمان بسیار واقعی و طبیعی به نظر می‌رسد. از موقع اخراج افغان‌ها از اصفهان تا رسیدن به مرزهای هندوستان، نادر همیشه با دربار گورکانی مراد داشته و با کاردانی تمام لشکرکشی آینده خود را به قول امروزی‌ها توجیه کرده است.

فکر توسعه طلبی و جهانگشایی نادر در چهار گوشه کشور به کار گرفته شده ولی در مواقعی با عدم موفقیت روبرو شده است. در سمت شمال غربی لزجی‌ها و در غرب عثمانی‌ها که بیشتر

وقت نادر را هم گرفتند، چون سدی در برابر رویاهای او عمل نمودند. در سمت شمال شرقی (ماوراءالنهر یا ترکستان) و در شرق (هندوستان) تلاش‌های او با موفقیت همراه بود. شهر مرو از هر لحاظ تجهیز و آماده شده بود و شاید (همانطور که در متن آمد) چین هدف بعدی نادر بود و در سمت جنوب شرقی نادر با سختی‌های طاقت فرسایی اقدام به ایجاد نیروی دریایی و ساخت ناوگان جنگی کرد ولی عمر یک انسان برای این همه برنامه و آرزو و با آن شرایط، کفاف نمی‌کرد.

زمانی که نادرشاه جهت تصرف قندهار حرکت می‌کرد دستور داد آذوقه سه ساله لشکریان را در اصفهان آماده کنند. تازه بعد از فتح قندهار و در نشست مصلحتی با فرماندهان و سرکردگان سپاه خود بود که قصد خود را از حمله به هند آشکار کرد. در این تجمع حتی لشکرکشی اسکندر و تیمور به هند نیز یادآوری شد و اینکه نادرشاه نیز از چنین قدرتی برخوردار است. کار شگفت این بود که تمامی سربازان و فرماندهان در شرکت یا عدم شرکت در این لشکرکشی مخیر شدند. و نادرشاه به کسانی که می‌خواستند به خانه‌هایشان برگردند سفارش کرد که برای پیروزی سربازان عازم به جنگ دعا کنند. در عین حال برای شرکت کنندگان نوید هدایا و غنایم فراوان داده می‌شد. به نظر می‌رسد لشکرکشی نادرشاه به هندوستان، استعداد و قابلیت‌های جهانگشایی او را به شکل بارزی به نمایش گذاشته است.

منابع

- آرونووا، م.ر، اشرافیان، گ.ز.(۲۵۳۶)، دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمیدمؤمنی، تهران، شبگیر، چ ۲.
- آوری، پیتز(۱۳۸۷). مجموعه تاریخ ایران کمبریج دوره افشاریه و زندیه، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، انتشارات جامی، چ ۱.
- استرآبادی، میرزا مهدی‌خان(۱۳۵۷). «دره نادری»، پیراسته شده بوسیله نقوی، نادرشاه، با مقدمه کسروی، تهران، بنیاد.
- افشار، رضا (۱۳۳۰). «نادرشاه چگونه هندوستان را فتح کرد؟»، مطالعات تاریخی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ش ۱ و ۲، دی ماه، سال چهارم، (ص ۲ تا ص ۸).
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم(۱۳۶۸). خاتون هفت قلعه، انتشارات روزبهان، چ ۴.
- بیگلری، بیژن(۱۳۵۷). «ماجرای سفیران نادرشاه در دربار هند»، بررسی های تاریخی، ش ۴، سال ۱۳، (ص ۱۷۷ تا ص ۱۸۶).
- بهنود، مسعود(۱۳۸۸). امینه، تهران، نشر علمی، چ ۱۰.
- پتروف، پ.ی(۱۳۸۴). «نادرشاه در هند»، کیهان فرهنگی، ترجمه رضا شعبانی، ش ۲۳۳، اسفند ۸۴ (ص ۲۲ تا ص ۲۷).
- پرتو، افشین(۱۳۸۸). «پیمان پاریس، داستان غم‌انگیز جدایی هرات از ایران»، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۲۶۶ - ۲۶۵، مهر و آبان، (ص ۸۶ تا ص ۱۰۱).
- پاول هرمن(۱۳۸۹). «تاریخ ایران در دوره اسلامی»، نادرشاه، ترجمه صادق رضازاده شفق، تهران، انتشارات سپهر ادب، چ ۱.
- پاول پرایس، چی.سی(۱۳۸۹). «تاریخ هند»، نادرشاه، ترجمه صادق رضازاده شفق، تهران، انتشارات سپهر ادب، چ ۱.
- تایتلر، فریزر(۱۳۸۹). «افغانستان»، نادرشاه، ترجمه صادق رضازاده شفق، تهران، انتشارات سپهر ادب، چ ۱.
- تجلی بخش، سروش(۱۳۴۶). نادرشاه برای جوانان، تهران، انتشارات ابن سینا، چ ۱.
- دفتری، فاطمه (۱۳۸۹). «نادرشاه، بررسی کتاب ابوتراب سرداور» کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۴۸، شهریور ماه، (ص ۸۶ تا ص ۹۳).
- رضایی، عبدالعظیم(۱۳۷۲). تاریخ ده‌هزار ساله ایران، ویراستار زین‌العابدین آذرخش، چ ۴، تهران، انتشارات اقبال، چ ۴.

- ریاض الاسلام (۱۳۷۳). تاریخ روابط ایران و هند در دوره‌ی افشاریه و زندیه، مترجمان محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران، امیرکبیر، چ ۱.
- رضازاده، شفق (۱۳۴۰). «سخنی در باب سردار بزرگ ایران، نادرشاه»، ماهنامه ارمغان، ش ۷، دوره سی ام، (ص ۲۸۹ تا ص ۲۹۷).
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳). روزگاران (تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی)، تهران، انتشارات سخن، چ ۵.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۴۳)، تاریخ ایران، ترجمه: سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی، چ ۲، تهران، انتشارات علمی، چ ۳.
- سرداور، ابوتراب (۱۳۷۸). تاریخ نظامی و سیاسی دوران نادرشاه، چ ۱، تهران، انتشارات زرین قلم، چ ۱.
- سلیمانوف، مهمان (۱۳۸۸). نادیرشاه (به زبان ترکی آذربایجانی)، قم، ناشر نگار اندیشه، چ ۱.
- شعبانی، رضا (۱۳۷۳). تاریخ اجتماعی ایران، چ ۱، تهران، نشر قومس، چ ۱.
- شعبانی، رضا (۱۳۸۶). تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه، تهران، انتشارات سمت، چ ۷.
- شعبانی، رضا (۱۳۴۶)، «لشکرکشی نادرشاه به هندوستان»، رساله فوق لیسانس، به راهنمایی دکترعباس زریاب خویی، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۷۳). از نادر تا کودتای رضاخان میر پنج، تهران، انتشارات مدبر، چ ۳.
- کروسینسکی (۱۳۸۴)، سقوط اصفهان، بازنویسی سیدجواد طباطبایی، تهران، نشر نگاه معاصر، چ ۲.
- کریمی، علی اصغر (۱۳۸۰). پسران شمشیر به روایت تاریخ، تهران، انتشارات فراشناختی اندیشه، چ ۱.
- فریزر، جیمز (۱۳۸۹). «تاریخ زندگی نادرشاه»، نادرشاه، ترجمه ابوالقاسم ناصرالملک (قراقوزلو)، تدوین صادق رضازاده شفق، تهران، انتشارات سپهر ادب، چ ۱.
- قویم الدوله (۱۳۳۶). «لشکرکشی نادر به هندوستان»، نشریه ارمغان، دوره‌ی ۲۶، ش ۲، (ص ۶۲ تا ص ۶۷).
- قدیانی، عباس (۱۳۸۴). تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره صفویه، تهران، انتشارات فرهنگ مکتوب، چ ۲.
- طاهری شهاب، سیدمحمد (۱۳۴۵). «خواستگاری نادرشاه افشار از الیزابت دختر پترکبیر»، (مجله) نشریه وحید، ش ۳۴، سال ۳، مهر ماه، (ص ۸۷۱ تا ص ۸۷۴).

- لاهیجی، حزین (۱۳۵۷). «سفرنامه»، نادرشاه، پیراسته و کوتاه شده محمدی ملایری، با مقدمه احمد کسروی، تهران، بنیاد.
- لاکهارت، لارنس (۱۳۸۹). «نادرشاه»، نادرشاه، ترجمه رضازاده شفق، تهران، انتشارات سپهر ادب، چ ۱.
- لاکهارت، لارنس (۱۳۳۱). نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، تهران، نشریات کتابفروشی ابن سینا و بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه.
- مینورسکیو لادییر (۱۳۸۷). ایران در زمان نادرشاه، ترجمه رشیدیاسمی، تهران، نشر دنیای کتاب، ویراستار علی اصغر عبدالهی، چ ۱.
- میرنیا، سیدعلی (۱۳۶۹). از چوپانی تا سلطانی، زندگی نامه نادرشاه، مشهد، انتشارات اردشیر، چ ۲.
- مروی، محمدکاظم (۱۳۶۴). عالم آرای نادری، ج ۱، تصحیح محمدامین ریاحی، ترجمه مقدمه روسی: عنایت‌اله رضا، تهران، چاپ نقش جهان (کتابفروشی زوار)، چ ۱.
- میمندی‌نژاد، محمدحسین (۱۳۷۸). زندگی پر ماجرای نادرشاه افشار، تهران، انتشارات جاویدان، چ ۹.
- نهرو، جواهر لعل (۱۳۸۶). نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه محمود تفضلی، ج ۱، تهران، امیرکبیر، چ ۱۳.
- هنوی، جونس (۱۳۴۶). زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولت شاهی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ ۱.
- هنوی، جونس (۱۳۸۹). «فتوحات نادر»، نادرشاه، ترجمه رضازاده شفق، تهران، انتشارات سپهرادب، چ ۱.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۷). تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، امیرکبیر، چ ۶.

- Qajar, Changiz, **The famous sons of ancient and medieval Azerbaijan**, Published 2000, by s.n in Azerbaijan- library of congress, P.278.

